**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021002**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

الآن که می‌آمدم قطره قطره باران می‌آمد، یکی از زمان‌های استجابت دعا عند نزول المطر هست، ما هم دعای امام زمان را بخوانیم.

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

اَللهمَّ کُن لولیَّک الحُجةِ بنِ الحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ عَلی ابائهِ فی هذهِ السّاعةِ، وَ فی کُلّ ساعَة وَلیّا وَ حافظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیناً حَتّی تُسکِنَهُ اَرضَکَ طَوعاً وَ تُمَتّعَهُ فیها طَویلاً

خب ما از امروز بحث انشاء را در واقع دنبال می‌کنیم و به تناسب تفاوت خبر و انشاء معلوم می‌شود. مرحوم آخوند یک بحثی را اینجا مطرح فرمودند در مورد این که موضوع له مثلا جمله‌ای که برای خبر به کار می‌رود و جمله‌ای که برای انشاء به کار می‌رود موضوع له‌شان یکی است، هر دوشان برای یک نوع نسبت هست، حالا البته تعبیر نسبت را که نکردند ولی حالا یک موقعی ما خبر می‌دهیم از این نسبت، حکایت می‌کنیم، یک موقعی می‌خواهیم این نسبت ایجاد بشود، مثلا طَلَّقْتُ یک موقعی ما داریم خبر می‌دهیم که یک طلاقی واقع شده است، یک موقعی ما می‌خواهیم این طلاق واقع شود، هی طالق در این دو مقام. حالا چه در مواردی که یک لفظ واحد بر هر دو به کار برود، چه در مواردی که لفظ‌هایش متعدد هم باشند به هر حال مفادشان یکی است، یعنی آن ایجاد المعنیٰ یا الحکایة عن المعنیٰ خارج از موضوع له هست، یک معنایی هست که در جملات خبریه از آن معنا حکایت می‌شود و در جملات انشائیه آن معنا ایجاد می‌شود، این تعبیر مرحوم آخوند. حالا اینجا مرحوم آخوند عبارتی که اینجا هست این هست، بعد از بحث حروف می‌فرماید:

«ثم لا يبعد أن يكون‏ الاختلاف‏ في‏ الخبر و الإنشاء أيضا كذلك فيكون الخبر موضوعا ليستعمل في حكاية ثبوت معناه في موطنه»

این تعبیر فی موطنه که می‌خواهد بگوید خب بعضی از نسب هست ظرف تحققشان و ظرف واقعیتشان خارج است، می‌گوییم زید عالمٌ، بعضی چیزها ظرفش ذهن است، مثل می‌گوییم زید جزئیٌ، جزئیت بر زید در ذهن عارض می‌شود چون جزئیت وصف مفهوم هست که در یحکی عن واحد. بعضی‌ها هم هست که آقایان تعبیر می‌کنند مربوط به نفس الامر است، فرض کنید اعادة المعدوم ممتنع، شریک الباری محال، آن چیزهایی که جنبۀ عدمی دارد، و یا موارد ملازمات، ملازمات ظرف تحقق ملازمات را آقایان تعبیر می‌کنند نفس الامر، لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا، ممکن است نه شرطی باشد، نه جزائی باشد ولی این ملازمه صادق هست به هر حال ظرف تحقق ملازمه به تحقق شرط و تحقق جزا ربطی ندارد، حتی در آن جایی هم که این شرط و جزا تحقق خارجی دارد این ملازمه اختصاص به ظرف خارج ندارد، اوسع از ظرف خارج هست، تعبیر می‌کنند ظرف تحققش ظرف نفس الامر است، این موطنه که مرحوم آخوند می‌فرمایند یعنی من ذهن من خارج او ذهن او نفس امر، این نخواسته دیگر وارد آن بحث بشود.

«و الإنشاء ليستعمل في قصد تحققه و ثبوته و إن اتفقا فيما استعملا فيه فتأمل.»

مرحوم آقای آخوند در موارد مختلفی از کفایه اشاراتی دارند در مورد این که حقیقت انشاء چی است، یکی از بحث‌های مقدماتی که قبل از این بحث باید بهش پرداخته بشود حقیقت انشاء هست، به عنوان یک سرفصل مستقل در کفایه طرح نشده ولی در لابلای فرمایشات مرحوم آخوند اشاراتی هست که از آن اشارات می‌شود این مطلب را در آورد. البته مرحوم آخوند در فواید که ضمیمۀ حاشیۀ رسائل مرحوم آخوند چاپ شده به بحث انشاء و حقیقت انشاء پرداختند، دوستان فردا برای کلاس راهنما این را مطالعه کنید و ما آن را دنبال خواهیم کرد. ولی در کفایه مستقلا نپرداختند ولی از لابلای فرمایشات مرحوم آخوند در مباحث چندی نظریه‌شان در مورد انشاء برداشت می‌شود، من این مواردی که در مورد انشاء و طلب انشائی مرحوم آخوند صحبت‌هایی که کردند اینجا یادداشت کردم البته فکر کنم همۀ کتاب اینجا نیست چون احتمالا نصف کتاب را، یک موقعی مطالعه می‌کردم بعضی مطالبی را که در چیزها مفید هست یادداشت می‌کردم آدرس‌هایش را این احتمالا بعد از این هم باید باشد، حالا من نگاه می‌کنم اگر آدرس‌های دیگری هم بود آنها را هم فردا عرض می‌کنم، ولی این آدرس‌هایی که اینجا من یادداشت کردم صفحات ۸۴ تا ۸۸، ۹۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۷۰ و ۲۶۷. اینها بعضی‌هایشان ارتباطشان با بحث، البته اینجا عنوان من انشاء و طلب الانشائی است، همه‌اش مربوط به این بحث ما که تفاوت انشاء و اخبار هست نیست، آن بعضی بحث‌هایش مثلا این هست که انشاء ممکن است مطلق باشد، ممکن است مقید باشد، فرق انشاء و مُنشأ، رابطۀ انشاء، آنها بعضی بحث‌های اینجوری هست، همۀ اینها در اینجا آمده من بعضی بحث‌هایی که به این اصل هویت انشاء مربوط است آنها را می‌خوانم و این را توجه بفرمایید. مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول قبل از خواندن کلام ایشان من این نکته را اشاره کنم، مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول بحث خبر و انشاء را که مطرح می‌فرمایند، می‌فرمایند که ما دو تا بحث باید اینجا مطرح کنیم، یکی فرق خبر و انشاء و یکی مفاد جملۀ خبریه و جملۀ انشائیه و این دو تا بحث جدا هست و باید از همدیگر جدا بحث بکنیم، در دو مقام، المقام الاول فی تحقیق معنی الاخبار و الانشاء و المقام الثانی فی تحقیق معنی الجملة الخبریة و الانشائیة، این بحثی که الآن خواندم از مرحوم آخوند مربوط به بحث دوم می‌دانند، می‌گویند اوّل به عنوان مقدمه باید فرق اخبار و انشاء را بدانیم، در فرق بین که مرحوم آخوند به عنوان مستقل بهش نپرداخته، در فرق بین اخبار و انشاء ایشان می‌فرمایند که چهار احتمال وجود دارد، یک احتمال این است که معنای انشاء ایجاد المعنی باللفظ فی نفس الامر باشد، معنای اوّل.

الثانی انه ایجاد المعنیٰ باللفظ بالعرض فلا یخرج عن حقیقة الاستعمال بل هو الاستعمال، که این معنای دومی هست که ایشان مطرح می‌کند که از مرحوم اصفهانی نقل می‌کند و نقد می‌کند و مفصل بحثش را دارند.

الثالث انه ایجاد المعنی باللفظ فی وعائه المناسب له.

الرابع: انه إبراز الصفات النفسانيّة باللفظ.

ایشان آن معنای سوم را به مشهور نسبت می‌دهد و معنای اوّل را به مرحوم آخوند و آن ایجاد المعنی باللفظ را هم اینجوری تفسیر می‌کنند که یک امور اعتباری هستند که در یک نظام‌های قانونی منشأ اثر هستند، مثلا در عرف عام، در عند العقلاء عند الشرع، ما در واقع انشاء این هست که کاری کنیم که آن اعتبار عقلایی یا اعتبار شرعی فعلیت پیدا کند، یعنی یک اعتبار شرعی هست که به وسیلۀ انشاء متکلم آن اعتبار فعلیت پیدا می‌کند به نحوی کأنّه یک قضیۀ کلیه‌ای هست که تحقق شرطش به دست مُنشأ هست، مثل فرض کنید ما می‌گوییم لله علی الناس حِجّ البیت من استطاع الیه سبیلا. خداوند یک قانون کلی جعل کرده بر مستطیع حج را واجب کرده، شخص که استطاعت تحصیل می‌کند این قانون برایش فعلی می‌شود، انشاء هم کأنّ اینجوری است، یک قاعده‌ای در شرع وجود دارد، یک قاعده‌ای در عرف وجود دارد، عند العقلا وجود دارد، به وسیلۀ گوینده موضوع او تحقق پیدا می‌کند، با تحقق موضوع آن آن قضیه فعلیت پیدا می‌کند اینجوری، به خلاف مرحوم آخوند، مرحوم آخوند اینجوری نگاهشان نیست که حتما باید موضوع‌سازی کنیم برای اعتبار شرعی، بلکه خودش یک اعتباری است، خودش یک وجودی است، این وجود ممکن است موضوع بر چیز شرعی باشد ممکن است نباشد، حالا تفاوت‌هایش را در فوائد مرحوم آخوند به آن پرداخته، به آن هم می‌پردازیم، ثمرۀ بین این دو تا قول هم پرداخته می‌شود.

قول چهارم إبراز الصفات النفسانيّة باللفظ، این مال مرحوم آقای خویی هست که انشاء را اینجوری معنا می‌کند.

ایجاد المعنی باللفظ فی نفس الامر فوائد مرحوم آخوند مفصل به آن پرداخته که آقای روحانی عبارت آن فوائد را ما حصلش را ایشان آورده. حالا ما مستقیم خود عبارت فوائد را در کلاس راهنما دنبال خواهیم کرد. جاهایی که مرحوم آخوند در مورد انشاء یا طلب انشائی صحبت کردند و برای فهم حقیقت انشاء مفید هست آنها را من می‌خوانم. یکی صفحۀ ۸۴ هست، در صفحۀ ۸۴ ایشان می‌فرمایند که در معنای طلب که امر را گفتند به معنای طلب هست ایشان می‌گوید طلبی که معنای امر هست طلب حقیقی نیست، بلکه طلب انشائی است، و بعد به تناسب وارد بحث طلب و اراده می‌شوند که حالا من این عبارت‌هایی که مربوط به این هست می‌خوانم:

«الجهة الرابعة

الظاهر أن الطلب الذي يكون هو معنى الأمر ليس هو الطلب الحقيقي الذي يكون‏ طلبا بالحمل‏ الشائع‏ الصناعي‏ بل الطلب الإنشائي الذي لا يكون بهذا الحمل طلبا مطلقا بل طلبا إنشائيا»

می‌گوید کلمۀ طلب را وقتی ما مطلق می‌گذاریم مراد آن طلب واقعی خارجی هست، طلب انشائی یک مدل دیگری از طلب هست که اطلاق کلمۀ طلب به آن منصرف نمی‌شود، طلب مطلق مراد آن نیست.

«سواء أنشئ بصيغة افعل أو بمادة الطلب» اطلب «أو بمادة الأمر» آمر «أو بغيرها»

به هر حال طلب انشائی غیر از طلب حقیقی است، البته اینجا طلب حقیقی تعبیر نکرده، طلب حقیقی اوّل تعبیر کرده بعد فرموده که این طلب انشائی به حمل شایع صناعی طلب مطلقا بدون قید بر او صادق نیست.

«و لو أبيت إلا عن كونه موضوعا للطلب»

اگر بگویید که نه امر حالا انحاء مختلف امر، یا بعضی از آنها موضوع برای طلب بدانید «فلا أقل من كونه منصرفا إلى الإنشائي منه عند إطلاقه كما هو الحال في لفظ الطلب أيضا و ذلك لكثرة الاستعمال في الطلب الإنشائي كما أن الأمر في لفظ الإرادة على عكس لفظ الطلب»

اراده را اگر شما به کار ببرید بگویید اردتُ کذا، اطلاقش آن ارادۀ واقعی است ولی طلب اطلاقش اقتضاء می‌کند ارادۀ انشائی، طلب، ولو ممکن است من وقتی طلب می‌کنم فقط یک چیزی کردم، واقعا در نفس من آن صفت نفسانی طلب وجود نداشته باشد به خاطر امتحان طلب کرده باشم، باز طلب حقیقتا صدق می‌کند، یعنی طلب انشائی حقیقتا صدق می‌کند چون طلب منصرف هست به طلب انشائی، ولی اردت نمی‌توانیم بگوییم، انصراف اراده به ارادۀ حقیقی است. البته حاج آقای ما یادم هست اینجا این بحث را که مطرح می‌فرمودند می‌فرمودند اینجا خلط شده بین دو چیز، یک بین کلمۀ طلبی که، اردتُ که همینجوری متعدی است و اردتُ که با من متعدی بشود، یک موقعی می‌گوییم اردتُ تحقق این فعل را، این مراد همان ارادۀ حقیقی است که مرحوم آخوند می‌فرمایند. ولی اگر گفتیم اردتُ من زیدٍ ان یفعل کذا، اردتُ من زید اگر اردتُ را با من متعدی کنیم همان معنای طلب را دارد، خلط شده بین این که اردتُ با مِنْ متعدی بشود یا با مِنْ متعدی نشود، این را ایشان اینجا می‌فرمایند.

«و المنصرف عنها عند إطلاقها هو الإرادة الحقيقية»

بعد اینجا به تناسب وارد بحث طلب و اراده شدند.

«فاعلم أن الحق كما عليه أهله وفاقا للمعتزلة و خلافا للأشاعرة هو اتحاد الطلب و الإرادة بمعنى أن لفظيهما موضوعان بإزاء مفهوم واحد و ما بإزاء أحدهما في الخارج يكون بإزاء الآخر و الطلب المنشأ بلفظه أو بغيره عين الإرادة الإنشائية»

ایشان می‌فرماید ما سه مرحله در مورد لفظ طلب و اراده سه مرحله داریم. یک مرحله موضوع له الفاظشان هست که موضوع له الفاظ مربوط به ذهن است، الفاظ را ایشان ازش استفاده می‌شود که موضوع له مفهوم است که معمولا هم همین را می‌گویند، موضوع له مفهوم است. می‌گویند موضوع له طلب و اراده یک مفهوم واحد است، در خارج یکی مرحلۀ دوم مرحلۀ خارج است، در خارج هم طلب و اراده به یک معنا هستند، خارج که اینجا می‌گوییم ولو خارجش که همان ذهن انسان است، طلب و اراده یک صفت نفسانی هست که ما وقتی داریم می‌گوییم من اطلب این اطلب یک مفهومی هست که از آن طلب نفسانی که مرتبۀ دیگری از مرتبۀ ذهن هست از او حکایت می‌کند. مرحلۀ دیگر این است که طلب انشائی هم عین ارادۀ انشائی هست، پس طلب واقعی عین ارادۀ واقعی است، مفهوم طلب و مفهوم اراده که موضوع له طلب و اراده هم هستند یکی‌اند، طلب انشائی و ارادۀ انشائی هم یکی است، در این سه مرحله.

«و الطلب المنشأ بلفظه أو بغيره عين الإرادة الإنشائية و بالجملة هما متحدان مفهوما و إنشاء و خارجا»

عرض کردم مراد از خارجا خارج از ذهن نیست، اینها صفت‌های نفسانی هستند خارجشان خودش در داخل ذهن است.

«لا أن الطلب الإنشائي الذي هو المنصرف إليه إطلاقه كما عرفت متحد مع الإرادة الحقيقية التي ينصرف إليها إطلاقها أيضا»

می‌گوید منصرف علیه طلب طلب انشائی است، منصرف علیه اراده ارادۀ حقیقی است، این دو تا یکی نیستند، این دو تا را یکی ندانید که خب مغایرت بین این دو تا واضح است.

«ضرورة أن المغايرة بينهما أظهر من الشمس و أبين من الأمس»

و این توضیحی که اینجا داده، بعدا توضیح می‌دهد که ما در نفس خودمان غیر از طلب و اراده چیز دیگری نداریم و بعد از آن می‌گوید وجدان انسان این هست که ما صفت نفسانی غیر از اراده به نام طلب نداریم:

«و كذا الحال في سائر الصيغ الإنشائية و الجمل الخبرية فإنه لا يكون غير الصفات المعروفة القائمة بالنفس من الترجي و التمني و العلم إلى غير ذلك صفة أخرى كانت قائمة بالنفس و قد دل اللفظ عليها كما قيل‏:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إن الكلام لفي الفؤاد و إنما |  | جعل اللسان على الفؤاد دليلا. |

که بگوییم یک چیزی به نام کلام نفسانی داریم. نه این حرف‌ها نیست، در نفس همین صفات معروف هست چیز دیگری اینجا ما نداریم.

ایشان می‌گوید: «و قد انقدح بما حققناه ما في استدلال الأشاعرة على المغايرة بالأمر مع عدم الإرادة»

اینها گفتند که گاهی اوقات خدا امر می‌کند ولی اراده ندارد.

«كما في صورتي الاختبار و الاعتذار من الخلل» ایشان می‌فرماید: «فإنه كما لا إرادة حقيقة في الصورتين لا طلب كذلك فيهما»

طلب حقیقی وجود ندارد، پس چی وجود دارد؟ طلب انشائی وجود دارد، همچنان که اراده‌ای که اینجا وجود دارد، ارادۀ انشائی، ارادۀ واقعی نیست، طلبش هم طلب واقعی نیست.

«و الذي يكون فيهما إنما هو الطلب الإنشائي الإيقاعي الذي هو مدلول الصيغة أو المادة و لم يكن بيّنا و لا مبينا في الاستدلال مغايرته مع الإرادة الإنشائية.»

این طلب انشائی هیچ دلیلی ذکر نکردید که با ارادۀ انشائی مغایرت دارد، با ارادۀ حقیقی مغایرت دارد ولی ما گفتیم که سه مرحله هست، در هر مرحله طلب را با ارادۀ موازی خودش باید مقایسه کرد، مفهوم طلب با مفهوم اراده، خارج طلب با خارج اراده، انشاء طلب یا طلب انشائی با انشاء اراده یا ارادۀ انشائی.

«و بالجملة الذي يتكفله الدليل ليس إلا الانفكاك بين الإرادة الحقيقية و الطلب المنشإ بالصيغة الكاشف عن مغايرتهما و هو مما لا محيص عن الالتزام به كما عرفت و لكنه لا يضر بدعوى الاتحاد أصلا لمكان هذه المغايرة و الانفكاك بين الطلب الحقيقي و الإنشائي كما لا يخفى.»

می‌گوید چون طلب حقیقی و طلب انشائی مغایر هم هستند شما نمی‌توانید طلب و اراده را مغایر بدانید، اراده هم خودش چند جور اراده داریم، ارادۀ حقیقی داریم و ارادۀ انشائی داریم، مفهوم اراده داریم، اینها سه جور اراده داریم، سه جور هم طلب داریم، سه مرحله برای اینها هست.

«ثم إنه يمكن مما حققناه أن يقع الصلح بين الطرفين و لم يكن نزاع في البين بأن يكون المراد بحديث الاتحاد ما عرفت من العينية مفهوما و وجودا حقيقيا و إنشائيا»

آن حقیقیا و انشائیا وصف وجودا است، دو جور وجود داریم، وجود حقیقی و وجود انشائی.

«و يكون المراد بالمغايرة و الاثنينية هو اثنينية الإنشائي من الطلب كما هو كثيرا ما يراد من إطلاق لفظه و الحقيقي من الإرادة كما هو المراد غالبا منها حين إطلاقها»

یعنی منصرف الیه اینها را گفتیم با هم مغایرند، درست است.

«فيرجع النزاع لفظيا فافهم.»

بعد ادامه‌اش می‌گوید: «دفع وهم‏

لا يخفى» این عمدۀ چیزی که مربوط به بحث ماست همین این قسمت دفع وهم است.

«دفع وهم‏

لا يخفى أنه ليس غرض الأصحاب و المعتزلة من (نفي غير الصفات المشهورة و أنه ليس صفة أخرى قائمة بالنفس كانت كلاما نفسيا مدلولا للكلام اللفظي) كما يقول به الأشاعرة أن هذه الصفات المشهورة مدلولات للكلام.»

اصحاب گفتند ما یک کلام نفسی نداریم بلکه همین صفات ارادۀ نفسانی همان اراده، چیز دیگری به نام کلا نفسی و طلب نفسی و امثال اینها نداریم. حالا آیا مراد اصحاب این است که مدلول کلام مثلا کلام انشائی مثلا، حالا جملات خبریه یا جملات انشائیه همین صفات نفسانی هستند، صفات نفسانی هستند یا چیز دیگری هستند؟ ایشان می‌گوید مرادشان این نیست که همین صفات نفسانی مثلا ترجی همان امید نفسانی که دارد، تمنّی همان آرزوی نفسانی که دارد آن آرزوها مدلول کلام باشد، اینها یک بحث معنوی هست که آیا در نفس انسان به غیر از آن آرزو، به غیر از آن امید، صفت دیگری وجود دارد یا وجود ندارد می‌گویند نه وجود ندارد، ولی آیا مدلول کلام هم همان صفات نفسانیه است؟ ایشان می‌گوید نه مراد این نیست.

بعد می‌گوید: «إن قلت فما ذا يكون مدلولا عليه عند الأصحاب و المعتزلة.»

پس مدلول کلام چی است؟

«قلت أما الجمل الخبرية فهي دالة على ثبوت النسبة بين طرفيها أو نفيها في نفس الأمر من ذهن أو خارج»

جمل خبریه دال بر ثبوت نسبت بین طرفیها او نفیها فی نفس الامر من ذهن، این نفس الامر را ایشان تعبیر کرده من ذهن او خارج، که عرض کردم آقایان نفس الامر را اوسع از ذهن و خارج می‌دانند، و می‌خواهند بگویند ظرف صدق ملازمات، ملازمات چیزش خارج است ولی خارج واقعی نیست، خارجی که نفس الامر، حالا آن چی است من نمی‌دانم معنایش چی است، ولی آدم خب درک می‌کند که این ملازمه در یک ظرفی اوسع از ظرف است کما اینکه اَعدام، خارج که ظرف اعدام نیست ولی ما عدم را صادق می‌دانیم نه این که در ذهن صادق است، ظرف صدق اعدام خارج است ولی خارج در یک وعائی اوسع از وعاء خارج ثابت متحقق، حالا این را چجوری تحلیل می‌کنیم و اینها آن خودش یک چیزی است. البته بعضی وقت‌ها اینها را به یک معنا می‌خواهند به ذهن بازگردانند، یعنی بعضی از تحلیلاتی که در مورد نفس الامر هست که نفس الامر یک نوع رابطۀ ذهن هست با خارج و در واقع یک انتزاعات ذهنی است، حالا این بحث مفصلی هست که در فلسفه و اینها در مورد نفس الامر و اینها هست که باید آنجا بهش پرداخته بشود من الآن در مقام بیان آن جهتش نیستم.

«من ذهن أو خارج كالإنسان نوع أو كاتب.»

انسان نوع این ظرف تحققش ذهن است، چون انسان یک مفهوم کلی است که این مفهوم نوعیت بر انسان بما هو کلی صدق می‌کند که عرض کردم حالا اگر بگوییم زید جزئی آن هم در ذهن است، مثال زید جزئیٌ به یک معنا مثال دقیق‌تری است شاید دقیق. الانسان نوع او کاتب، آن کاتب بودن انسان مربوط به انسان خارجی است، نوع بودن انسان مربوط به مفهوم انسان است.

**شاگرد:** استاد این که همان ان قلت شد

**استاد:** نه

**شاگرد:** ظرف تحققش می‌شود همان نفس انسان

**استاد:** نه، ثبوت نسبت، احیانا خارج است، گاهی اوقات ذهن است، ثبوت نسبت می‌گوید جمل خبریه دال بر این هست که این نسبت در یک وعاء مناسبی صادق است، این یک وعا گاهی اوقات ذهن است، گاهی اوقات خارج است، ولی ذهن نه از آن جهتی که، ببینید ذهن انسان یک ظرف نسبت دارد، من این را در ضمن این بحثم اشاره به همین مطلب داشتم، ببینید ما ذهن انسان یک عملیاتی به نام نسبت دارد، نسبت یعنی حکم به اتحاد دو تا مفهوم، اتحاد دو تا مفهوم یک ظرف تغایر دارد، یک ظرف اتحاد دارد، اولا اینها دو تا مفهومند، ثانیا این دو تا مفهوم در یک وعائی می‌خواهیم بگوییم متحدند، این بحثی که ایشان دارد من ذهن او خارج وعاء اتحادش را می‌خواهد بگوید، وعاء تغایر حتما ذهن است، حتی در آن جایی هم که نسبت را در خارج می‌خواهیم اتحادش را اثبات کنیم این نسبتی که در خارج هست در ذهن انسان ما حکم به اتحاد او داریم می‌کنیم. گاهی اوقات آن وعاء اتحاد ذهن است در یک مرتبۀ دیگری از ذهن نگاه می‌کنیم به مفهومی که در مرتبۀ قبلی وجود دارد، انسان را نگاه می‌کنیم، مفهوم انسان را بما هو مفهوم نه بما هو حاک عن الخارج و فان بالخارج. ببینیم این انسان نوع است یعنی نوع خودش یک مفهوم کلی است، کلیت وصف مفاهیم است نه وصف خارج. می‌گوییم این انسان نوع، اینجا هم وعاء اتحاد و هم وعاء تغایر ذهن است، البته دو مرتبه‌ای از مراتب ذهن، مرحوم آخوند اینجا به آن وعاء اتحاد کار دارد نه به وعاء وحدت، البته این که مدلول کلام چیست این را خیلی ایشان باز نکرده، ما حالا قبلا اشاره می‌کردیم که نسبت یک فعل نفسانی است و مدلول جمل خبریه این افعال نفسانیه است نه اخطارات نفسانیه، افعال نفسانیه است و این بود که می‌گفتیم نسب از سنخ وجودی است نه از سنخ اخطاری همان بیانی که مرحوم نایینی رویش تأکید می‌کند. حالا مرحوم آخوند اینجا خیلی در مقام چیز آن قضیه نیست، ایشان به هر حال اینجوری. عمدۀ آن نکته‌ای که اینجا مرحوم آخوند بیشتر در مقام بحثش است یک مقدمه است بر صیغ انشائیه، ایشان می‌خواهد بگوید در صیغ انشائیه مثلا طلب که بحثش ایشان طلب اراده است دیگر. ما یک طلب واقعی داریم یک طلب انشائی داریم. مدلول صیغ انشائیه طلب انشائی است نه طلب واقعی، آن که ایشان اینجا بیشتر تکیه دارد آن هست.

«و أما الصيغ الإنشائية فهي على ما حققناه في بعض فوائدنا موجدة لمعانيها في نفس الأمر أي قصد ثبوت معانيها و تحققها بها و هذا نحو من الوجود و ربما يكون هذا منشأ لانتزاع اعتبار مترتب عليه شرعا و عرفا آثار كما هو الحال في صيغ العقود و الإيقاعات.»

اینجا ایشان این نکته را می‌خواهد بگوید اوّلا انشاء این نیست که مستقیما انشاء بخواهد آن اعتبار شرعی عرفی را فعلیت ببخشد، انشاء خودش یک وجود مستقلی دارد، یعنی به وسیلۀ انشاء یک نحو وجودی آن پدیده پیدا می‌کند. این پدیده که این نحو وجود پیدا کرد ممکن است، ربما، الزامی هم نیست حتما باشد، ممکن است یک اعتبار شرعی یا عرفی برش انتزاع بشود از او که آن اعتبار شرعی و عرفی منشأ آثار باشد. «كما هو الحال في صيغ العقود و الإيقاعات.»

حالا دیگر وقت گذشته من بقیۀ عبارت‌های ایشان را می‌خوانم اینها را یکی یکی می‌خواهم توضیح بدهم که ایشان چی می‌خواهند بگویند و این آدرس‌هایی که ما، من آن آدرس‌هایی که دادم همۀ این آدرس‌ها دقیقا مربوط به بحث ما نبود، آن آدرس‌هایی که به بحث ما بیشتر مربوط است این آدرس‌هاست، ۸۴ تا ۸۸ که همین عبارت بود که الآن، فردا بقیه‌اش را می‌خوانم، ۹۱ هست، ۱۳۷، ۱۷۰ و ۲۶۷، اینها. آن ۲، ۳ تا آدرسی که آن وسط دادم آنها مربوط به زاویه‌های دیگر این بحث هستند که آنها را من نمی‌خوانم. حالا اینها را ملاحظه بفرمایید فردا عبارت‌های کفایه را بعضی جاهایش را من توضیحاتی بدهم دیگر عبارت فوائد مفصلش آن چیزی که ایشان می‌خواهد بحث کند عبارت فوائد هست و این خیلی هم مهم هست برای فهم حقیقت خیلی چیزهایی که مرحوم آخوند دارند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

**شاگرد:**

**استاد:**

**شاگرد:**

**استاد:**

**شاگرد:**

**استاد:**

**شاگرد:**

**استاد:**